

بازنمایی انسجام در داستان حضرت ابراهیم(ع)

بر اساس تحلیل نشانه معناشناسی گفتمانی

دکتر فریده داودی مقدم^۱

چکیده

از رویکردهای مهم و دیرینه قرآن پژوهان، تأمل در زبان و چگونگی فهم و تفسیر این متن عظیم است که دارای وجوه گوناگون دینی، معرفتی و هنری می‌باشد. از جمله‌ی این رویکردها، رویکرد ادبی و زبان‌شناسی به قرآن است که افرادی چون سید قطب، مستنصر میر، نیل رابینسون، ایزوتسو، آنگلیکا نویورت طرح و آثاری در این زمینه تألیف کرده‌اند. با پیشرفت تحلیل مباحث گوناگون زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی در متون مختلف، دریافته می‌شود که متن قرآن کریم و از جمله قصص قرآنی در بردارنده‌ی بسیاری از شگردهای زبانی در رساندن و القای مفاهیم متعالی خویش است که از این حیث کمتر به آنها پرداخته شده است.

این پژوهش با تحلیل داستان حضرت ابراهیم(ع) بر اساس تحلیل نشانه معناشناسی گفتمانی به توصیف و تبیین انواع نظام‌های گفتمانی چون تجویزی، تعاملی شناختی و تنشی در این داستان می‌پردازد و به نتایج قابل توجهی دست می‌یازد که بر تعالی ساختار و معناهای داستان حضرت ابراهیم(ع) از این منظر نیز تأکید می‌کند و وجود وحدتی انداموار، در ظاهر و انسجامی بی نظیر را در معنا به اثبات می‌رساند. با توجه به این نکته که در این تحقیق، ما هرگز در صدد این نیستیم که ارزش قصص قرآن را به سبب دارا بودن این نظام‌های گفتمانی بدانیم، بلکه با قبول تعالی همه جانبه‌ی این متن برآنیم که این بعد از نظام‌های گفتمانی را در ساختار و محتوای آن آشکار سازیم. به سخنی دیگر در صدد توصیف این نظام‌ها در سطح و عمق این قصه هستیم تا از این رهگذر به بیان و اثبات یکی دیگر از ابعاد ارزشمند قصه‌های قرآنی پرداخته شود. روش تحقیق به شیوه‌ی تحلیل محتوا و بر اساس نظریه‌های نشانه معناشناسی است که توسط افرادی چون گرمس در سال‌های اخیر مطرح شده است.

واژگان کلیدی: انسجام، نشانه معناشناسی، نظام‌های گفتمانی، حضرت ابراهیم(ع)، گرمس

مقدمه

بسیاری از آموزه‌ها و دستورات متعالی قرآن از طریق فنون ادبی گوناگون و وجوه زیبایی‌شناسی متون، در ساختار و محتوا، به مخاطبانش عرضه می‌شود. از جمله‌ی این شگردها، فن قصه‌پردازی و گفتمان‌های روایی است که در ادبیات امروز، از ابزارهای مهم در القای مفاهیم مورد نظر نویسندگان و محققان عرصه‌ی ادبیات داستانی است. نکته‌ی مهم و دیگر اینکه، به جنبه‌های هنری، زیباشناختی، بلاغی و به ویژه روایی قرآن، چندان که باید، از دیدگاه مکتب‌های نقد و نظریه‌های جدید نقد ادبی و رویکردهای زبان‌شناختی محور که امروزه در دنیای ادبیات مطرح است، با دقت و تأمل نگریسته نشده است. از این رو، تحلیل معنا شناختی گفتمان و روایت‌شناسی ادبیات داستانی راهکارها و رویکردهایی است که می‌تواند جنبه‌های پیدا و ناپیدای قصص قرآنی را فراروی دید مخاطبان قرار دهد، الگو و چارچوبی عملی برای تعریف، دسته‌بندی، وصف، تحلیل و سنجش نقادانه‌ی داستان‌های قرآنی ارائه دهد. نشانه معنای شناسی یکی از ابزارهای علمی تحلیل نظام‌های گفتمانی است که سازوکارهای شکل‌گیری و تولید معنا را در متون بررسی و مطالعه می‌کند.

نشانه معنای شناسی، در کنار دیگر مباحث نشانه‌شناسی، مطالعات مربوط به نشانه را متحول کرده است. تحولی که راه را برای عبور از نشانه‌شناسی ساخت‌گرای محض به نشانه‌شناسی پدیدار شناختی و روحمند باز و عوامل معرفت‌شناختی را به این حوزه وارد کرده است. عواملی که مدلول‌های معنا دار را محاسبه و ارزیابی و به ارزش تبدیل می‌کند و همین امر سبب می‌شود که نشانه‌ها در مسیر حرکت خود به نشانه‌های کامل یا استعلایی تغییر یابند. از طرفی به دلیل حضور جسمانه که رابطه میان دال و مدلول است و به آنها کارکردی زنده و حسی-ادراکی

می‌بخشد، دیگر نمی‌توان نشانه را ترکیب دال و مدلول دانست. بلکه باید آن را ترکیبی از دال، جسمانه و مدلول در نظر گرفت. جسمانه تنظیم‌کننده‌ی پیوند دال و مدلول با یکدیگر، نزدیکی یا دوری آنها و بالاخره سبقت آنها از هم می‌شود.

در نشانه-معنا شناسی، بر خلاف نشانه شناسی کلاسیک و ساخت‌گرا، نشانه‌ها فرصت نشانه‌پذیری مجدد می‌یابند و از نشانه‌های معمول، مشخصاً با کارکردهای رایج و تکراری به نشانه‌های نامعمول، نو با کارکردهای نامنتظر و زیبایی شناختی تبدیل می‌شود. (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۶-۱)

از طرفی با عبور از نشانه شناسی ساخت‌گرای محض به نشانه شناسی پدیدار شناسی و نشان دادن مسیر حرکت نشانه‌ها به نشانه‌های استعلایی، عوامل معرفت‌شناسانه‌ی آثار فرصت بروز و ظهور بیشتری می‌یابد.

حال هرگاه فرآیند نشانه - معنایی تحقق یافته و در کنش زبانی که حاصل آن متن است تجلی یابد ما با گفتمان مواجه هستیم. از نظر بنویست هرگاه فردی طی کنش گفتمانی و در شرایطی تعاملی، زبان را مورد استفاده‌ی فردی خود قرار دهد به تولید گفتمان پرداخته است. (بنویست، ۱۹۷۴: ۲۶۶)

انواع نظام‌های گفتمانی که در تحلیل گفتمان‌ها به کار گرفته می‌شود عبارتست از نظام گفتمانی تجویزی، القایی یا تعاملی شناختی، تنشی و رخدادی (شعیری، ۱۳۸۵: ۲۱۷ - ۶۱) و (رک همچنین گرمس ترجمه شعیری، ۱۳۸۹: ۵-۱۰) که در این پژوهش و در تحلیل متن قصص قرآنی به کار گرفته می‌شوند.

با تحلیل قصه‌های قرآن از این دیدگاه به تعیین انواع نظام‌های گفتمانی در آن، می‌توان به تبیین قابلیت‌های زبانی آن و روشن شدن معناهایی متعالی و آموزه‌های نهفته در پس کنش‌ها و گفتارهای قصه‌ها پی برد و دلایل برخی گسست‌ها و پراکندگی‌ها و حذف و اختصار و درنگ و ایجاز را در قصص قرآنی توجیه کرد. به عنوان نمونه چرا پلایات‌های مختلف از زندگی حضرت موسی در سوره‌های قصص، طه و شعراء پراکنده شده است؟ در حالی که داستان پیامبرانی همچون عاد و ثمود هر یک در دو آیه و گاه کل سرگذشت حضرت نوح و قومش در یک آیه خلاصه می‌شود. چرا داستان حضرت ابراهیم (ع) در حدود چهارده سوره‌ی قرآن تعریف شده است؟ چرا قصه‌ی حضرت یوسف با موقعیت شوشی خواب آغاز و با تعبیر آن به پایان می‌رسد؟ آیا می‌توان با نشان دادن انواع نظام گفتمانی به رویکردهای جدیدتری از معانی قصه‌ها در قرآن دست یافت؟

این پژوهش با تحلیل داستان حضرت ابراهیم (ع) از این دیدگاه به توصیف و تبیین انواع نظام‌های گفتمانی در این قصه می‌پردازد و به نتایج قابل توجهی از این منظر دست می‌یازد که بر تعالی ساختار و معنای داستان حضرت ابراهیم (ع) از این دیدگاه نیز تأکید می‌کند.

پیشینه‌ی تحقیق www.anjomanfarsi.ir

درباره‌ی قصص قرآنی، کتابها و مقالات متعددی در سطوح مختلف نگاشته شده است و مراجعه‌ای گذرا به منابع کتاب شناختی گواه این امر است. اما نکته اینجاست که قصص قرآنی از دیدگاه رویکردهای جدید از جمله رویکردهای زبان شناسی چندان که باید مطرح نشده است. جدیدترین مقاله از آن حری (حری، ۱۳۸۷) است که در حوزه‌ی روایت شناسی داستان‌های قرآنی است و در آن به معرفی برخی رویکردهای جدید قرآنی پرداخته است. از جمله‌ی این رویکردهای جدید به قرآن در ابتدای قرن بیستم، با نوشتن چند رساله در دانشگاه الازهر مصر آغاز شد چهره‌ی پیشرو این جریان امین الخولی (۱۸۹۵-۱۹۶۶) است. خولی معتقد است که رویکرد ادبی به قرآن تنها رویکردی است که می‌تواند تقلید ناپذیری یا اعجاز زبانی قرآن را تبیین کند. بحث خولی این است که پذیرش قرآن از جانب اعراب بر این پایه استوار بود که اعراب، قرآن را در مقایسه با متون بشری، در جایگاهی عالی تر و برتر می‌نشانند. از این رو، خولی نتیجه می‌گیرد که رویکرد ادبی به قرآن باید جایگزین رویکردهای مذهبی-دین شناختی، فلسفی، اخلاقی، عرفانی و ... شود. (ابوزید، ۲۰۰۳: ۸) رساله‌ی دکتر محمداحمدخلف اله با عنوان الفن القصص فی القرآن الکریم (۱۹۴۷)، زیر نظر امین الخولی به بحث رویکرد ادبی به قرآن بیشتر وسعت می‌بخشد. این رساله با

نظرات موافق و مخالف بسیاری روبرو شد. (ابوزید، همان) در زبان فارسی نیز تاکنون مقاله‌ها و به ویژه رساله‌های دانشگاهی بسیاری درباره‌ی علوم قرآنی و خاصه قصص قرآنی به نگارش در آمده است که کتاب شناسی آنها در آثار مختلف آمده است. خراسانی در مقاله‌ی خود به ۵۵ کتاب درباره‌ی قصص قرآن اشاره کرده است. (خراسانی، ۱۳۷۱) هاشم زاده این میزان را تا ۴۰۵ مقاله و کتاب افزایش داده است. (هاشم زاده، ۱۳۷۲) صادق پور نیز به ۴۶۵ مقاله، کتاب و رساله‌ی دانشگاهی درباره‌ی قصص قرآنی اشاره کرده است. (صادق پور، ۱۳۷۶)

در بحث روایت شناسی، نظریه‌ها و آثار افرادی چون ولادیمیر پراپ، رولان بارت، تودوروف، مارسل موس، شلومیت ریمون کنان و ... قابل توجه است و در باب نظام‌های گفتمانی نیز کتاب‌ها و تئوری‌های کسانی چون گرمس، فونتنی و ... مطرح می‌باشد. در بین محققان ایرانی کسانی چون ابوالفضل حری در مقاله‌ها و ترجمه‌های متعدد از جمله کتاب مبانی نظری روایت شناسی و ترجمه‌ی متون روایی و مقاله همبستگی سطوح روایت در داستان حسنگ وزیر و محمد هادی محمدی و علی عباسی در صمد، ساختار یک اسطوره و عباسی به همراه حجت رسولی در کارکرد روایت در ذکر بر دار کردن حسنگ وزیر و توکلی در بوطیقای روایت در مثنوی به دو موضوع روایت پرداخته اند. اما کمتر کسانی با رویکرد نشانه معنا شناسی به بحث روایت روی آورده‌اند. در این مورد می‌توان از مقاله‌ی آریانا و شعیری در نقد ادبی با نام بررسی چگونگی تداوم معنا در چهل نام‌هی کوتاه به همسر از نادر ابراهیمی و مقاله عباسی و یارمند در پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی با عنوان عبور از مربع معنایی به مربع تنشی در داستان ماهی سیاه کوچولو و تحلیل نشانه معنائشناختی شعر آرش کمانگیر و عقاب از داودی مقدم درج در جستارهای زبانی و کتاب‌های ترجمه شده و نوشته شده توسط شعیری نام برد که در این پژوهش از آنها ذکر و استفاده می‌شود.

درباره‌ی نشانه معنا شناسی و قصه پردازی در قرآن

از دلایل مهم انتخاب تحلیل نشانه معنا شناسی گفتمانی برای نشان دادن انسجام در داستان حضرت ابراهیم(ع)، ظرفیت‌هایی است که نظریه‌های این رویکرد برای تحلیل این داستان داراست. ظرفیت‌هایی چون وجود انواع نظام‌های گفتمانی و عواملی چون فراتر رفتن از نشانه‌های صوری و وارد شدن به حوزه‌ی شناختی و معرفتی که به تبیین بیشتر قصه‌های قرآنی مدد می‌رساند. در این مقال، به منظور ایضاح مطالب و رعایت ایجاز به طرح و تشریح برخی نظریه‌های حوزه‌ی نشانه معنا شناسی پرداخته و برخی اصطلاحات کلیدی مرتبط نیز در هنگام تحلیل متن توضیح داده می‌شود.

در سنت نشانه شناسی سوسوری و حتی فلسفه، رابطه بین دو روی نشانه (دال و مدلول یا صورت بیان و صورت محتوا)، چه نشانه‌ی اختیاری چه الزامی، رابطه‌ای است منطقی. در چنین رابطه‌ای، بی شک حضور نشانه حضور مکانیکی و حتی در بعضی از موارد تصنعی است. به زبان ساده‌تر، در چنین رابطه‌ای از عامل ایجاد رابطه خبری نیست. یعنی فقط زمانی که نشانه بر قرار می‌شود، ثبات می‌یابد و زبان شکل می‌گیرد می‌توان از رابطه‌ی دوطرفه‌ی دال و مدلول سخن گفت. در این حالت، دیگر هیچ الزامی به وجود عاملی برای ایجاد چنین رابطه‌ای نیست. در نزد سوسور رابطه‌ی بین عناصر تشکیل دهنده‌ی نشانه رابطه‌ی مکانیکی و خالی از حضور عامل بشری است، زیرا نشانه در قالب ارزش‌های متعین در زبان جاری می‌گردد؛ و فقط زمانی که نشانه شکل می‌گیرد، یعنی در زبان منجمد می‌گردد، در قالب رابطه‌ی دال و مدلول درخور مطالعه است.

اما دیدگاه یلمسف در مورد نشانه نسبت به نگرش سوسور منعطف‌تر به نظر می‌رسد، زیرا از نظر این نشانه شناس دو ویژگی بر دنیای نشانه حاکم است: رابطه صرف بین صورت بیان و صورت محتوا رابطه‌ی کاملاً کارکردی است و هیچ ارزشی عملیاتی (فرایندی) ندارد. اما همین رابطه در بسیاری از موارد، با حضور رابطی انسانی، به رابطه‌ای سیال، نامطمئن و وابسته به دیدگاه اهل فن تجزیه و تحلیل تبدیل می‌گردد. به این ترتیب، رابطه‌ای بسیار محکم و تثبیت شده به صورت رابطه‌ی سیال و ناپایدار در می‌آید که توجیه آن جز با وارد کردن عاملی ارتباط

دهنده بین دال و مدلول ممکن نیست.

ورود چنین رابطی به دایره‌ی دال و مدلول سرنوشت نشانه را تغییر می‌دهد، زیرا دیگر نمی‌توان نشانه را عنصری مکانیکی دانست. دلایل این تغییر را می‌توان به ترتیب زیر مشخص کرد:

قائل شدن به عامل رابط بین دال و مدلول یعنی نشانه را تابع فرایندی پویا و زنده و حسی-ادراکی دانستن. چنین فرایندی سبب می‌شود که نشانه به برنامه‌ای تبدیل گردد که در اصطلاح برنامه‌های سمعی و بصری «پخش زنده» نامیده می‌شود. علاوه بر این، نشانه را فرایندی دانستن یعنی آن را تابع سلسله عملیاتی درآوردن که عناصر متعددی در آن دخیل می‌باشند.

در نظر گرفتن عامل رابط بین دال و مدلول یعنی در نظر گرفتن قابلیت حضور مدار که بین دو روی نشانه (دال و مدلول) مشترک است، همین قابلیت می‌تواند ضامن و تحقق بخش تجلی اجتماع دال و مدلول در مجموعه‌ای معنادار باشد. با توجه به چنین قابلیت، دیگر آنچه در شکل‌گیری فرایند نشانه‌ای دخیل می‌باشد، کارکردی قالبی، منطقی، خطی و ریاضی گونه نیست، بلکه چگونگی بروز معنا یا معناسازی جانشین کارکردهای قالبی نشانه می‌گردد. معنا سازی جریانی است که طی آن نشانه تغییر می‌کند، پیچیده می‌شود، جابه جا می‌گردد و به شکلی سیال و ناپایدار به پیش می‌رود.

با توجه به جریان معنا سازی، که در فرایند شکل‌گیری نشانه دخیل است، دیگر نمی‌توان سیر حضور نشانه را به سلسله‌ی مراحل منطقی یا طبقه‌بندی عناصری کلیشه‌ای محدود دانست، بلکه باید پذیرفت که الگوی مطالعه‌ای با ویژگی‌های دینامیک و پدیداری جانشین الگوهای مکانیکی مطالعه‌ی نشانه می‌گردد.

در نظر گرفتن الگویی دینامیک و پویا برای مطالعات مربوط به نشانه یعنی قائل بودن به حضوری پدیدارشناختی. چنین حضوری پای عاملی معرفت شناختی را به حوزه‌ی مطالعات نشانه شناسی بازمی‌کند. این عامل دارای جسمیتی قادر به مشاهده و درک مدلول‌های معنادار است، آنها را محاسبه و ارزیابی، و به ارزش تبدیل می‌کند. همین امر سبب می‌شود که نشانه‌ها در مسیر حرکت خود به نشانه‌های کامل‌تر یا برتر تغییر یابند.

پس با توجه به حضور زنده‌ی نشانه‌ها، دیگر نمی‌توان آنها را تابع نظام منطقی ساخت‌گرا با صورتی مکانیکی دانست. بنابراین، باید نشانه‌ها را با دیدگاهی پدیدار شناختی مطالعه کرد. به همین دلیل، حضور جسمی که جسم-نشانه است و رابطه‌ی بین دال و مدلول را عهده‌دار می‌گردد، در فرایند نشانه امری اجتناب ناپذیر است. بر اساس تعهد به حضور پدیدار شناختی نشانه، شکل‌گیری تفاوت‌های معنایی و گونه‌های ارزشی، بر ادراک حسی و حضور حساس و منعطف نشانه‌ای مبتنی می‌شود که چیزی جز پدیده نیست.

این برخورد پدیدار شناختی با نشانه سبب می‌شود که نگرش ما در مورد نظام کنشی برنامه‌دار، که بسیاری از قصه‌ها و حکایت‌ها بر اساس آن بررسی می‌شدند، تغییر یابد؛ زیرا از این پس در مطالعات مربوط به نشانه باید به حضور عاملی تجسم‌پذیر قائل بود که شرایط بروز معنا را به کنترل خود در می‌آورد و آن را دستخوش تغییر می‌سازد. چنین حضور تجسم‌پذیری که نشانه را تبدیل به گونه‌ای پدیداری می‌کند و در سرتاسر گفتمان حضور دارد، «جسمانه (جسمی تخیلی)» نامیده می‌شود.

و بالاخره این مسائل، ما را بر آن می‌دارند که نشانه را آن قدر وابسته به جریان معناساز و معنا را آن قدر تابع حضور پدیداری نشانه بدانیم که راهی جز انتخاب عنوان‌های نشانه-معنا و نشانه-معناسازی به جای واژه‌هایی مثل نشانه‌شناسی یا معناسازی نداشته باشیم. (شعیری، ۱۳۸۸: ۱-۴)

با این توضیحات، به تحلیل داستان حضرت ابراهیم (ع)، بر اساس نظام‌های گفتمانی وابسته به نشانه معناسازی و آشکارکردن برخی مفاهیم درونی آن می‌پردازیم. با بیان این نکته که در این داستان بسیاری از نشانه‌ها، از جمله حضرت ابراهیم (ع)، بر اساس مدلول‌های ارزشمند متن طی فرایند نشانه معنایی به نشانه‌ای کمال یافته و متعالی تبدیل می‌گردد که این تعالی از نظر نشانه معناسازی در تعامل با نظام‌های مختلف معنایی مثل نظام عاطفی، نظام

ارزشی، نظام تنشی، نظام زیبایی شناختی و ... حاصل می‌گردد. اما باید بر این مطلب تأکید کرد که اهداف قصه پردازی در قرآن بسیار فراتر از قصه پردازی‌های انسانی است و «آنچه در قصص قرآنی مهم جلوه می‌کند، حادثه پردازی و قصه‌بافی در معنای متعارف کلمه نیست، بلکه چگونگی نقل حوادث به طرزى موجز و هنرمندانه است با رعایت عمده‌ی نکاتی که در ادبیات داستانی جدید مرسوم است. رعایت ایجاز و تصریف در بیان که از ویژگی‌های سبکی قرآن است و این امر از جمله مواردی است که برای نمونه، در قصه‌های کتاب عهدین چندان رعایت نشده است.» (حری، ۱۳۸۸: ۱۱)

نکته‌ی مهم دیگر موضعی است که سید قطب قاطعانه آن را مطرح می‌کند و نگارنده نیز بر آن پای می‌فشارد: «درستی داستان‌های قرآن درستی واقعی است و هرگاه در داستان‌های قرآن از رویدادها یا شخصیت‌هایی سخن رفته باشد که نام و نشانی از آنها در تاریخ نیست، باید قرآن را در برابر تاریخ حجت دانست؛ زیرا قرآن فرستاده‌ی حکیم دانا و تنها متن دینی ایمن از تحریف و تزویر در طول تاریخ است. من در شگفتم که چرا از تعبیر «هنری» چنین برداشت می‌شود که اثر ساخته‌ی تخیل و پندار دور از خرد است. مگر نمی‌توان حقایق را با شیوه‌ی هنری و علمی عرضه داشت، یعنی هم واقعی باشد و هم هنری و علمی؟ آیا از این روی که «هومر»، ایلید و ادیسه را از روایات اساطیری بر ساخت؟ یا از این روی که نویسندگان داستان کوتاه و رمان در اروپا، در هنر آزاد خود، چندان به واقعیات توجه ندارند؟ آری، این هنر است، اما نه همه‌ی هنر. حقیقت را نیز می‌توان به گونه‌ی کاملاً هنرمندانه عرضه کرد. تصور این موضوع دشوار نیست، اما بدان شرط که خود را از این «عقلانیت وام گرفته از ترجمه‌های غربی» برهانیم و از الگوهای صرفاً غربی روی برگردانیم و در اصطلاحات رایج بازننگری فراگیری داشته باشیم.» (قطب، ۱۴۰۷: ۲۵۵)

داستان حضرت ابراهیم(ع) در قرآن کریم

داستان حضرت ابراهیم (ع) از جمله داستان‌های بلند قرآن کریم است که در سوره‌های مختلف پراکنده شده و شامل ژرف‌ترین معناها و آموزه‌های اسلام می‌باشد. مضامینی چون یکتا پرستی، معاد، اخلاص، یقین و صبر و ... که ممکن است در سوره یا داستانی هر کدام شاخص تر باشد، اما همه‌ی آنها در پیوستاری منسجم از نوجوانی تا پایان حیات حضرت ابراهیم (ع) و ساختن کعبه مطرح می‌شوند و دارای وحدت موضوعی هم در سوره‌ی مورد نظر و هم در ارتباط با کل داستان‌های وی می‌باشند. داستان‌های مربوط به رویدادهای زندگی این پیامبر اولوالعزم در سوره‌های گوناگون از قرآن آمده است که عبارتند از بقره: ۱۲۴ و ۲۵۸-۲۶۰، انبیا: ۵۱-۷۱، انعام: ۷۴-۸۳، عنکبوت: ۱۶-۲۷، شعراء: ۶۹-۸۹، زخرف: ۲۶-۲۸، مریم: ۴۱-۴۹، ابراهیم: ۳۵-۳۸ و ۴۷-۴۹، صافات: ۸۳-۱۱۳، ذاریات: ۲۴-۳۷، ممتحنه: ۴-۶، هود: ۶۹-۷۶، حجر: ۵۱ و نحل: ۱۲۰-۱۲۳.

برخی از محققان داستان حضرت ابراهیم را مانند رمانی دانسته‌اند که از چندین حادثه‌ی مجزا ولی مرتبط با هم تشکیل شده است. هر یک از این حوادث دارای گره افکنی، هول و ولا، اوج و گره‌گشایی می‌باشد. با این تفاوت که در چند حادثه قوی‌تر از حوادث دیگر است؛ گویا این حوادث در سرنوشت ابراهیم تعیین کننده بوده است. اولین حادثه، حادثه بت‌شکنی و در آتش افکنده شدن حضرت ابراهیم می‌باشد؛ رویدادهای آن از نقطه‌ای آغاز می‌شود که در اصطلاح ادبیات داستانی نقطه «گره‌افکنی» نامیده می‌شود و عبارت است از «سوگندی که ابراهیم آن را اعلام کرد (یا بر حسب برخی تفاسیر آن را مخفی نگه داشت) مبنی بر اینکه چاره بت‌های آنان را خواهد کرد. این رویداد زمانی به نقطه اوج خود می‌رسد که ابراهیم(ع) آن بت‌ها را خرد می‌کند و قطعه قطعه می‌سازد.» (بستانی، ۱۳۸۶: ۶۲) آخرین بخش داستان با حادثه انداختن او در آتش آغاز می‌شود؛ زمانی که آنان با وجود پی بردن به درستی سخنان ابراهیم از عقاید باطل خود دست برداشتند و تصمیم گرفتند او را مجازات نمایند، آتشی عظیم برپا نمودند تا ابراهیم را در آن بسوزانند. هول و ولای داستان از اینجا آغاز می‌شود. گویی مردم نگران ابراهیمند و بر سرنوشت وی بیمناکند. آنها از یکدیگر می‌پرسند که سرنوشت ابراهیم چه خواهد شد؟

داستان با در آتش افکنده شدن ابراهیم به اوج می‌رسد (بحران داستان). اما پس از مدت کوتاهی با سرد شدن آتش و تبدیل آن به گلستان، لحظه گره‌گشایی فرا می‌رسد؛ لحظه‌ای که همه چیز قطعی می‌شود و داستان پایان می‌یابد. این پایانی است بسیار غیرمترقبه؛ «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَّ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ» (انبیاء/۶۹) «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.» خداوند متعال به دنبال این حادثه می‌گوید: «وَارَادُواْ بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْاٰخِسْرِيْنَ» (انبیاء/۷۰) «می‌خواستند برای ابراهیم فکری بیندیشند، ولی ما زیانکارشان گردانیدیم.» این جمله که پایان داستان است، همه چیز را قطعی می‌سازد و میزان شکستی را که آنها متحمل شدند، برایمان ترسیم می‌نماید.

نمونه‌ی دیگر مربوط به ماجرای هاجر و اسماعیل در بیابان خشک و بی‌آب و علف می‌باشد که حضرت ابراهیم این کار را به فرمان خداوند انجام داد. زمانی که هاجر به همراه کودک شیرخواره‌اش در بیابان تنها ماند، پس از مدتی جیره‌ی آب و غذای آنها تمام شد و کودک توان تحمل تشنگی را نداشت، وی از فرط تشنگی پاهایش را به زمین می‌کوبید. گره‌افکنی داستان از همین جا آغاز می‌شود (رها شدن هاجر و اسماعیل در بیابان و تشنگی اسماعیل و بی‌تابی وی). هاجر برای یافتن آب برای کودکش میان کوه صفا و مروه به این طرف و آن طرف می‌دود (هول و ولای داستان). کودک از فرط تشنگی بیهوش می‌شود. داستان در این بخش به اوج خود می‌رسد (بحران)، ولی ناگهان با جوشیدن چشمه‌ای در زیر پای اسماعیل، گره‌گشایی در داستان رخ می‌دهد و داستان به نیکویی پایان می‌یابد. این امرنشانه‌ی عنایت و توجه ویژه خداوند به آنهاست.

نمونه دیگر مربوط به ماجرای خواب دیدن حضرت ابراهیم و قربانی کردن اسماعیل در خواب است. گره‌افکنی داستان از همین جا آغاز می‌شود؛ حضرت ابراهیم پس از این خواب در نگرانی و دودلی به سر می‌برد. وی از یک سو توان کشتن فرزندش را ندارد و از سوی دیگر نمی‌تواند از فرمان پروردگارش سرپیچی کند؛ تصمیم می‌گیرد موضوع را با فرزندش در میان بگذارد. فرزندش پس از شنیدن سخنان پدر، خواستار اجرای امر پروردگار می‌شود. داستان با آماده شدن اسماعیل برای قربانی شدن و قرار گرفتن او در قربانگاه به مرحله هول و ولا می‌رسد. بحران داستان زمانی است که ابراهیم (ع) چاقو را روی گلوی اسماعیل قرار می‌دهد. خواننده در این هنگام به شدت نگران سرنوشت اسماعیل است و نسبت به مرگ او بیمناک، اما با آمدن قوچی عظیم از سوی پروردگار و قربانی شدن آن به جای اسماعیل، گره‌گشایی در داستان رخ می‌دهد و داستان به نیکویی پایان می‌یابد.

نمونه دیگری که می‌توان در این بخش به آن اشاره نمود، حادثه‌ی مژده‌ی تولد اسحاق می‌باشد. گره‌افکنی داستان از آنجایی آغاز می‌شود که میهمانانی ناشناس به منزل ابراهیم می‌آیند، آنان از غذایی که ابراهیم برایشان تدارک دیده بود، نخوردند. این امر نگرانی ابراهیم را برانگیخت و از آنها ترسید. اینجا هول و ولای داستان است. زمانی که آنها به ابراهیم و ساره مژده‌ی تولد فرزندی را می‌دهند، داستان به اوج می‌رسد (بحران). ابراهیم و ساره بسیار متعجب می‌شوند، فرشتگان این امر را با اراده‌ی خداوند محقق می‌شود و گره‌گشایی در داستان رخ می‌دهد. (پرانندوجی، ۱۳۸۸: ۵۹)

مبحث انسجام در قرآن

یکی از مباحثی که موضوع انسجام را در پژوهش‌های قرآنی مطرح می‌کند، رویکرد درون متنی به قرآن است که بر ویژگی‌های زبانی، بلاغی، سبک شناختی و به ویژه کاربرد شناختی و گفتمانی این کتاب عظیم تأکید می‌کند. این رویکرد، قرآن را اثری منسجم و کلیت یافته می‌داند که نه فقط نزول تدریجی آن در طی بیست و سه سال از وحدت اندام وار آن نکاسته (چنانکه عده‌ای از قرآن پژوهان مغرب زمین معتقدند) بلکه رویکردهای درونی و مبتنی بر مسایل زبانی و سبکی قرآن جلوه‌های پیوستگی و انسجام قرآن و از همین رو، اعجاز زبانی و تقلید ناپذیری قرآن را جلوه‌ای دو چندان بخشیده است. (میر، ۱۳۹۰: ۱۲)

مستنصر میر (استاد دانشگاه یانگستون اهایو) که با نگارش رساله‌ای به نام «انسجام در قرآن» (coherence in Qur'an, ۱۹۸۷) از دانشگاه میشیگان دکتری دریافت کرده است، در مقاله‌ای با عنوان «قرآن به منزله‌ی اثری ادبی»

می‌آورد: قرآن متشکل از ۱۱۴ سوره است که طول سوره‌ها از ۳ تا ۲۸۶ آیه تغییر می‌کند و اینکه سوره‌ها دارای وحدت یا انسجام باشند، در نظر اکثر علمای سنتی مسلمان امری غریب و نامأنوس است. در نظر اینان، هر سوره متشکل از چندین آیات یا قطعات تک افتاده و جدا بافته است. این نگاه ذره‌نگر (scripture) به قرآن که دلایل تاریخی دارد، بزرگ‌ترین مانع بر سر راه بررسی قرآن به منزله‌ی اثر ادبی بوده است. (همان، ۱۲۴)

وی همچنین تأکید می‌کند که بررسی ادبی قرآن، به فهم انسجام در آن یاری می‌رساند و توجه به مفهوم پیوستگی در قرآن ذهن را از تفاسیر غیر مرتبط باز می‌دارد. میر، داستان حضرت ابراهیم را در سوره‌های انعام، انبیاء و ممتحنه نقل می‌کند و معتقد است هر یک از این سوره‌ها بخشی از داستان حضرت ابراهیم (ع) را نقل می‌کنند، روی سخن اصلی سوره‌ی انعام با بت پرستان مکه است و در این سوره به آن بخش از زندگی حضرت ابراهیم اشاره می‌شود که او در حال مبارزه با قوم بت پرست خود است. ارتباط میان این بخش از زندگی ابراهیم و مضمون کلی سوره‌ی انعام کاملاً پیداست. هر دو بر این نکته اتفاق نظر دارند که مکیان اگر بخواهند تابع ابراهیم (ع) باشند، باید دست از بت پرستی بردارند و تنها خدای واحد را پرستش کنند. مضمون سوره‌ی انبیاء این است که شکست مکیان به دست مسلمانان ختمی است. بخشی از داستان ابراهیم (ع) آیات ۵۷-۵۱ که در این سوره آمده است، نقل می‌کند که چگونه ابراهیم بتان قوم خود را در هم می‌شکند. تصویر درهم شکستن بت‌ها دال بر شکست و نابودی بت پرستی است و باید به یاد داشت که وقتی حضرت محمد (ص) مکه را فتح کرد، دستور داد تمام آثار بت پرستی را از کعبه بزدایند. به عبارت دیگر، عمل ابراهیم (ع) در این سوره پیش درآمدی بر عمل محمد (ص) در دوره بعدی است.

مضمون سوره‌ی ذاریات، پاداش مستضعفان و عذاب کافران در روز قیامت است. بخش مربوط به زندگی ابراهیم (ع) و لوط (ع)، آیات ۲۴-۳۴ همین مضمون را به تصویر می‌کشند. ابراهیم را به پسری بشارت می‌دهند و قوم لوط را به خاطر پلیدکاری از بین می‌برند، نظام پاداش و تنبیه در این جهان اشاره ای است به نظام پاداش و عقاب در جهان پس از مرگ. سوره‌ی ممتحنه بر نیاز مسلمانان به قطع رابطه با مکیان، پس از سال‌ها اقامت در میان آن‌ها، تأکید می‌کند. در آیه‌ی آغازین که به مسلمانان توصیه می‌شود: دشمن من و خودتان را به دوستی نگیرید و در آیه‌ی پایانی که باز گفت همین اندیشه است، بر این مضمون تأکید شده است. در آیات ۴-۶ این سوره، ابراهیم در مقام الگو به مسلمانان معرفی می‌شود: او با قوم خود قطع رابطه کرد. وقتی از آنان ناملائی می‌دید. پیام سوره واضح است. مسلمانان نیز باید رابطه‌ی خود را با مکیان قطع کنند. رخداد مربوط به زندگی ابراهیم، به سان سوره‌های دیگر، خاص همین سوره است. (همان، ۱۳۹۰: ۳۸ و ۳۹). میر با آوردن این نمونه‌ها می‌خواهد بیان کند که اگر چه قرآن در یک زمان فقط بخشی از یک داستان را بازگو می‌کند، آن بخش در هر کجا که نقل شود، در نوع خود کامل است.

تحلیل نشانه معنانشناسی داستان ابراهیم (ع) در سوره‌ی انعام

با توجه به شاخصه‌ی اصلی پیرنگ در داستان که فقط ترتیب و توالی وقایع نیست، بلکه مجموعه‌ی سازمان یافته‌ی وقایع است که با رابطه‌ی علی و معلولی به هم پیوند خورده و با الگو و نقشه‌ی مرتب شده است، (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۶۴) و با تأمل در آیات سوره‌ی انعام و مفاهیم جاری در کل سوره، در می‌یابیم که پیرنگ داستان ابراهیم در سوره‌ی انعام که همان توحید و اثبات یگانگی خداست با پیام‌های اساسی سوره ارتباط و انسجام شگفتی دارد که در این مجال با رویکرد نشانه معنانشناسی در صدد اثبات آن هستیم.

در اولین آیه‌ی سوره‌ی انعام، ضمن بیان قدرت خالق آسمان‌ها و زمین، از کسانی یاد می‌شود که با وجود مشاهده‌ی این نظم و عظمت باز هم راه کفر و گمراهی را پیش گرفته‌اند. این مضمون همراه با تأکید رجوع حتمی انسان‌ها به سوی خدا در آیات بعدی به اشکال گوناگون تکرار می‌شود تا اینکه در آیه‌ی ۷۴ از ماجرای اعتراض ابراهیم به آزر، مبنی بر پرستش بت‌ها و گمراهی آشکار آن قوم سخن گفته و بسط آن در سوره‌ی انبیاء آورده می‌شود. در آیه‌ی ۷۵ تا ۸۳ خداوند از حجتی سخن می‌گوید که به ابراهیم داده شده است و احتجاجاتی که آن حضرت در مقابل این قوم گمراه و بت پرست می‌آورد: هنگامی که شب تاریک نمودار شد، ستاره‌ی درخشانی دید،

گفت: این پروردگار من است، چون آن ستاره غروب کرد و نابود شد، گفت: من چیزی را که نابود گردد، به خدایی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید، باز گفت: این خدای من است، وقتی که آن هم نابود شد، گفت: اگر خدای من، مرا هدایت نکند، همانا که من از گروه گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید، گفت: این خدای من است، این از ستاره و ماه بزرگ تر و روشن تر است. وقتی آن نیز غروب کرد، گفت: ای مردم، من از آنچه که شما شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم.

با توجه به آیات پیشین، نقطه‌ی شروع این ماجرا با یک نقصان شکل می‌گیرد، نقصانی که در آیات قبلی دائم یادآوری می‌شود. این نقصان، شرک و گمراهی قوم ابراهیم است. در طرح واره‌ی فرآیند روایی گرمس، در اکثر داستان‌ها روند حاکم بر حرکت متن به گونه‌ای است که همه چیز از یک نقصان آغاز می‌شود و سپس با عقد قرارداد یا پیمان، وارد مرحله‌ی کنش می‌گردد. در پایان این مرحله نیز فعالیت ارزیابی شناختی آغاز می‌گردد. یعنی عملیات انجام گرفته توسط خود قهرمان داستان و یا پایه گذار حرکت و کنش، ارزیابی می‌شود که ما در پایان قصه‌ی ابراهیم در این سوره شاهد هر دو ارزیابی هستیم.

علاوه بر این، دو نوع ارزیابی دیگر نیز مطرح است: ارزیابی شناختی که شامل بررسی عملیات و نتایج به دست آمده بر اساس شواهد و مدارک است و دیگری ارزیابی عملی یعنی اجرای حکم و اعمال تنبیه یا پاداش در مورد کنش گر. (شعیری، ۱۳۸۵: ۶۶)

این طرح واره‌ی فرآیند روایی را می‌توان به شکل زیر نشان داد:

عقد قرارداد ← توانش ← کنش ← ارزیابی و قضاوت شناختی و عملی

در این داستان، بعد از نمایش نقصان در شناخت گروه مشرکان، به قراردادی درونی و ضمنی میان ابراهیم و قومش اشاره می‌شود که همان خدا فرض کردن ستاره و ماه و خورشید است، با توجه به این که می‌دانیم این قرارداد وجه کنایی و ظاهری دارد، می‌توان آن را، در بحث زاویه دید گرمس و کورتز توضیح داد. گرمس و کورتز زاویه‌ی دید را در گفتمان مجموعه‌ی شگردهایی می‌دانند که گفته پرداز به کار می‌برد تا به این وسیله، پردازش متنی را به وجود آورد. این تنوع، خوانش‌های متعدد از داستان را در پی دارد. (کورتز، ۱۹۹۳: ۲۸۴) در این تعریف زاویه‌ی دید با بحث غایت‌مندی که می‌توان آن را تنوع پردازش و تعداد خوانش تعریف کرد، مرتبط است.

هدف پایه گذار حقیقی گفتمان (خداوند) یا حضرت ابراهیم (ع) از برگزیدن این زاویه‌ی دید در گفتمان وصال به پردازش محتوای گفتمان از طریق بعد حسی-ادراکی آن یعنی همان تابش اجرام آسمانی و سپس افول آنهاست. از طرفی می‌بینیم که چگونه ابراهیم (ع) با استفاده از این اطلاعات و تشریح سیر روایت دیدار از درخشش تا افول و ارتباط آن‌ها با آیات قبلی مبنی بر عظمت و پایداری خالق و بطلان خدایان ناتوان مسأله‌ی چشم انداز را در گفتمان نشان می‌دهد که رابطه‌ی میان گفته پرداز و گفته یاب برقرار می‌کند. در این گفتمان گفته پرداز حقیقی خداست که در آیه‌ی ۸۳ صراحتاً به این موضوع اشاره می‌کند: این است حجتی که ابراهیم را بر قومش دادیم.

بعد از مرحله‌ی میثاق، مرحله‌ی توانش گفتمان ظهور می‌کند و آن آمادگی لازم برای اجراست. این آمادگی را خداوند در آیه‌ی قبل از شروع داستان، یعنی آیه‌ی ۷۵ می‌آورد: ما به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم تا به مقام اهل یقین برسد. سپس بلافاصله در آیه‌ی بعد، کنش گفتمان یعنی اظهار پرستش‌های ظاهری طرح و در نهایت ارزیابی شناختی گفتمان در سخنان حضرت ابراهیم در آیات بعد از داستان آشکار می‌شود: من با ایمان خالص رو به سوی خدایی آوردم که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است و من هرگز با مشرکان موافق نخواهم بود. (انعام، ۷۹)

سپس به وجه دیگری از ارزیابی گفتمان می‌پردازد که همان وجه عملی آن است. در آیات قبل خداوند، پیامبر و بندگان خالص خود را به سوی قدرتی متوجه می‌کند که آن‌ها را از تاریکی‌ها و سختی‌های بیابان و دریا نجات می‌دهد (۶۲) و به دوری گزیدن و نهراسیدن از طعن کافران فرا می‌خواند (۶۸) بعد از طرح این گفتمان ارزیابی عملی را از زبان ابراهیم (ع) می‌آورد، اینکه نباید در زندگی از خدایان بی‌اثر ترسید: و من چگونه از آنچه شما شریک خدا

قرار می‌دهید، بترسم در صورتیکه شما از شرک به خدا آوردن نمی‌ترسید. با آنکه هیچ برهان و حجتی بر آن شرک ندارید. آیا کدام یک از ما به ایمنی سزاوارتریم. از خدایان بی اثر باطل باید ترسید یا از خدای دانای مقتدر، اگر شما فهم سخنی می‌کنید (۸۱).

با این تحلیل‌ها، می‌توان دریافت که در این داستان ماه و ستاره و خورشید از جایگاه یک دال در نظام ارجاعی زبان فراتر می‌روند و به حوزه‌ی مدلول‌های ضمنی وارد می‌شوند. نشانه‌ای که در موقعیتی تقابلی، که در سرتاسر سوره از آن سخن گفته می‌شود، با دریافتی معنا شناختی وجود نشانه‌ای متعالی را می‌تواند به اثبات برساند.

همان جریانی که در داستان چهار مرغ خلیل (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۰) هم روی می‌دهد. در این داستان نیز مرغان به عنوان نشانه‌هایی برای اثبات معاد جسمانی، نشانگر معنای حیات دوباره‌ی انسان هستند که از مرغ بودن به ساحت نشانه بودن وارد می‌شوند. برای همین است که می‌بینیم در این داستان، قرآن نه از نام مرغان و نه از دیگر عناصر پیرامون آن سخن می‌گوید، حال آنکه مفسران گوناگون برای تشریح داستان به ذکر نام مرغان و بیان کنش‌های گوناگون داستان پرداخته‌اند. (رک داودی مقدم، ۱۳۸۴: ۹۸-۸۱)

در هر دو داستان، در سوره‌ی بقره و سوره‌ی انعام، عمل حسی-دیداری حضرت ابراهیم (ع) عملی است که دیگر محدود به پوسته‌ی حسی خود نیست، بلکه جریانی است که از پوسته‌ی اصلی یا پوسته‌ی خودی جدا می‌شود و چیزی تحت عنوان دگرپوستی به وجود می‌آورد که همان دگرگونه دیدن، معنی می‌دهد. (رک، شعیری، ۱۳۸۵: ۱۳۱)

پس می‌توان گفت که این گفتمان‌ها، گفتمان‌های سیال و پویا هستند که در بطن خود و بنابر قرائن موجود در آیات پیرامون خویش صراحتاً به حقایق و نتایج استنتاج شده در آن‌ها تأکید می‌کند و در این باب هرگز به حواشی و دیگر عناصر اقناعی نمی‌پردازد. از این حیث می‌توان گفت این قصه دارای ضرب آهنگی تند است. یکی از گونه‌های متعلق به گفتمان‌های سیال، مسأله‌ی ضرب آهنگ گفتمان است. منظور از ضرب آهنگ، کندی یا شتابی است که می‌توان در جریان حسی-ادراکی و در فضای تنشی گفتمان تعریف کرد. در صورتی که ضرب آهنگ حاکم بر فضای تنشی، آهنگی کند داشته باشد، ما با برجستگی‌های شیء حاضر مواجه می‌گردیم. یعنی اینکه کندی ضرب آهنگ، برجستگی‌های شیء را در فضای حسی-ادراکی به نمایش می‌گذارد. اما اگر ضرب آهنگ تند یا شتابزده باشد، شیئی که با آن مواجهیم، تثبیت می‌گردد. پس تندی ضرب آهنگ در فضای تنشی تثبیت شیء را به همراه دارد، زیرا باعث خنثی شدن وجوه مختلف و گوناگونی که شیء می‌تواند از آن برخوردار باشد، می‌گردد. تندی ضرب آهنگ، تحکیم شیء را در پی دارد، در حالی که کندی آن، گونه‌های برجسته و گوناگون شیء را بر شوش گر نمایان می‌سازد. (همان: ۱۰۱)

پس می‌توان گفت تندی ضرب آهنگ این گفتمان به سرعت، محو کننده‌ی حضور گونه‌های حسی-ادراکی مربوط به ماه و ستاره و خورشید است و سبب خنثی شدن وجوه مختلف دلالت‌ها و تحکیم هدف محوری آن می‌گردد که در اینجا می‌توان آن را به پیام اصلی گفتمان که همان توحید و اثبات یگانگی خداست، اطلاق کرد. چنانکه تندی ضرب آهنگ داستان چهار مرغ خلیل نیز در سوره‌ی بقره دلیلی آشکار برای نشانه بودن مرغان در این گفتمان و اثبات معاد جسمانی است.

بعد حسی-ادراکی و فضای تنشی گفتمان

گرمس، جریان حسی دخیل در تولید معنا را تابع جریانی تحت عنوان «گریز واقعیت» می‌داند. این گریز واقعیت، یعنی اینکه در مواجه شدن با یک چیز، واقعیت آن در پشت پرده‌ای ظاهری قرار می‌گیرد. یکی از راه‌های جبران این نقصان و درور افتادگی از معنای واقعی (دنیای دخیل در تولید معنا) مراجعه به پدیدار شناسی است که دیدگاه آن، دیدگاه ما قبل گزاره‌ای است. در این سوره همه جریان‌های حسی-ادراکی که با دیدن تابش و فروغ ماه و ستاره و خورشید آغاز و با افول آن‌ها به پایان می‌رسد و نتیجه‌ی مترتب بر آنها، با مراجعه به گزاره‌های قبل (آیات قبلی سوره) مبنی بر واهی بودن پرستش بت‌ها و موجودات و چیزهای ناپایدار کامل می‌شود. از طرفی وجه کنایی گفتار

ابراهیم(ع) و نشانه بودن ستاره و ماه و خورشید در این معنا به وضوح آشکار می‌گردد. معناهایی که در این نشانه‌ها به تولید و زایش ادراکاتی فراتر از زمینه‌ی ظاهری گفتمان در سیر روایی داستان منجر می‌شود. به همین دلیل می‌توان گفت، این کاربرد و استعمال نشانه‌ها همانند برداری دو سویه عمل می‌کند که یک سر آن به سوی گفتمان و سر دیگر آن به سوی زبان(رمزگان) قرار می‌گیرد:

استعمال زبان(رمزگانه) ←————→ گفتمان (گفتمانه)

تحلیل داستان بت شکنی حضرت ابراهیم(ع)

قبلاً گفته شد که آغاز داستان بت شکنی ابراهیم(ع) در سوره‌ی انعام است، اما طرح کلی و گسترش یافته‌ی آن در سوره‌ی انبیاء(آیات ۵۷-۵۱) قرار می‌گیرد. این ماجرا به دلیل دارا بودن ویژگی‌های کامل یک روایت و گفتمان قابل طرح و تحلیل در شاخه‌های مختلف روایت‌شناسی ادبیات داستانی است. (رک. ویژگی‌های روایت، اخوت، ۱۳۷۱: ۱۸-۱۲ و در باب قصه‌های قرآنی، حسینی، ۱۳۷۷ و پروینی، ۱۳۷۹)

داستان با گفتگویی میان ابراهیم(ع) و پدرش آزر شروع می‌شود: این مجسمه‌های بی روح (تمثیل) و بت‌های بی اثر چیست که شما به نام خدایی می‌پرستید و بر آن عمری متوقف شده‌اید؟ این گفتگوی آغازین در عین حال در بردارنده‌ی گره‌ی اصلی داستان نیز هست و به موقعیت شوشی قوم ابراهیم یعنی همان گمراهی و عدم شناخت اشاره می‌کند. این موقعیت شوشی را خداوند در نخستین آیه‌ی سوره‌ی انبیاء می‌آورد: روز حساب مردم بسیار نزدیک شد و مردم سخت غافلند و اعراض می‌کنند.

از نظر روایت‌شناسی نیز این آیه در آغاز سوره می‌تواند هم به عنوان روایتی پس‌گریز در ارتباط با نمایاندن پایان داستان ابراهیم و هم به عنوان روایتی پیش‌گریز در معرفی قوم گمراه وی تلقی شود که این وجوه مختلف روایت با توجه به بافت زمینه‌ای سوره، شگفت‌انگیز است.

از طرفی آنجا که ابراهیم قوم مشرک خویش را گمراه می‌خواند و آنان را از پرستش بت‌های عاجز بر حذر می‌دارد، این داستان با قصه‌ی حضرت ابراهیم(ع) در سوره‌ی انعام پیوندی آشکار می‌یابد. گویی که این داستان ادامه‌ی منطقی و صورت بسط یافته و عینی‌تر همان گفتمان است. ضمن اینکه شکلی پنهان از نظام گفتمانی القایی یا تعاملی شناختی نیز همانند سوره‌ی انعام در این داستان هم جریان دارد. در چنین نظامی هر دو طرف کنش یا برنامه در تعامل با یکدیگر سبب تعیین کنش یا شکل گرفتن آن می‌شوند و تعامل حاکم در این نظام، تعامل ارتباطی از نوع القایی است. یعنی یکی از دو طرف تعامل باید طرف دیگر را به اجرای کنش متقاعد سازد. چنین القایی راهکارهای متفاوتی دارد که عبارتند از: القا از راه چاپلوسی، وسوسه، اغوا، تحریک، تهدید یا رشوه دادن. (شعیری، ۱۳۸۸: ۱۸)

القای مشرکان، آنچنانکه از کل سوره هم بر می‌آید بیشتر از نوع وسوسه و اغواست و القای حضرت ابراهیم(ع) از نوع تحریک است. وقتی به شیوه‌ی کنایی از پرستش ماه و ستاره و خورشید می‌گوید یا زیرکانه بت بزرگ را به شکستن بت‌های دیگر متهم می‌کند، همه برای این است که آنها را متقاعد سازد تا از شرک دست بردارند و تنها خدای یگانه را پرستش کنند. اما نکته‌ی جالب توجه هر دو داستان القائات هنرمندانه‌ی مخفی در بطن گفتمان است که توسط گفته‌ی پرداز اصلی و حقیقی متن قرآن، خداوند، صورت می‌گیرد. اورکیونی، از محققان برجسته در حوزه‌ی معناشناسی نوین، معتقد است که القائات همواره باید در لفافه و به صورت پوشیده بیان شوند و استخراج آنها مستلزم تیز بینی و تیزهوشی مخاطب است. به عبارت دیگر اصل وجودی القائات، پنهان بودن و گریز آنها از ظهور و حضور است. (اسداللهی تجرق، ۱۳۸۸: ۱۲۰)

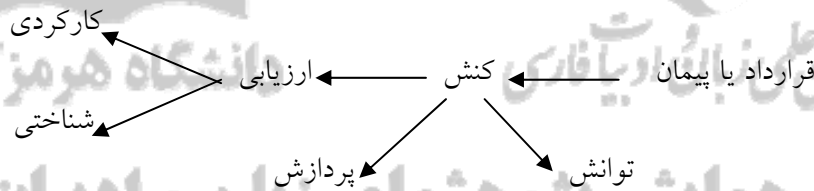
در این داستان علاوه بر گفتمان درونی حضرت ابراهیم(ع) در سوره‌ی انعام، تعامل و کنش زبانی هم روی می‌دهد و قوم ابراهیم در پاسخ وی می‌گویند: ما پدران خود را بر پرستش این بتان یافته‌ایم(۵۳). بدین طریق یک گفتمان روایی شکل می‌گیرد که هدف اصلی آن تغییر وضعیت اولیه یا نابسامان به وضعیتی ثانوی یا بسامان یافته است که از این جهت پای گفتمانی دیگر را در داستان حضرت ابراهیم(ع) به میان می‌کشد و آن نظام گفتمانی تجویزی است.

نظام گفتمانی تجویزی

بر اساس نظام گفتمانی تجویزی، گفتمان ما را با کنش گزارای مواجه می‌سازد که در موقعیتی برتر نسبت به کنش‌گر قرار دارد و می‌تواند او را وادار به انجام کنشی کند.

این کنش گزار از منظر قرآن (در آیات قبلی) و نگاه ابراهیم (در داستان)، خداوند یگانه است و از دیدگاه مردم مشرک و بت پرست، پدران آنها و در جریان شکستن بت‌ها، بت بزرگ است و در حقیقت روایت داستان به سوی ارزش گذاری این کنش‌گرها و معرفی کنش‌گر حقیقی پیش می‌رود. چنانکه مقصود اصلی این سوره است. مرحله‌ی بعد، زمانی است که ابراهیم به قوم خود می‌گوید: شما و پدرانتان سخت در گمراهی بوده و هستید (آیه ۵۴) و آن‌ها سخنانش را به بازیچه و هزل حمل می‌کنند و ابراهیم می‌فرماید: به خدا قسم که من این بت‌های شما را با هر تدبیری که بتوانم درهم می‌شکنم. پس در این داستان نیز مانند داستان سوره‌ی انعام سوگند و میثاقی شکل می‌گیرد که منجر به کنش بت شکنی و ظهور و بروز دیگر ارزیابی‌های گفتمان می‌شود.

در آیه‌ی بعد، بلافاصله این کنش شکل می‌گیرد و در پی آن ارزیابی‌های کارکردی و شناختی روی می‌دهد. وقتی که قوم، ابراهیم را حاضر می‌سازند و به او می‌گویند: ای ابراهیم تو با خدایان ما چنین کردی؟ (۶۲). حضرت ابراهیم شکستن بت‌ها را به بت بزرگ نسبت می‌دهد (مقام کنش گزار را در دیدگاه مشرکان به چالش می‌کشد). اینجاست که ارزیابی شناختی گفتمان آشکار می‌شود. وقتی که قوم در مقام حجت ابراهیم سر به زیر می‌شوند و ابراهیم می‌گوید: آیا خدا را که هر نفعی به دست اوست، رها کرده و بت‌هایی را می‌پرستید که هیچ نفعی و ضرری برای شما ندارند؟ (۶۶) اما چنانکه از ادامه‌ی داستان بر می‌آید، قوم بت پرست به جای دریافت این شناخت و معرفت به ارزیابی دیگری از گفتمان می‌پردازند و تصمیم می‌گیرند ابراهیم را در آتش بسوزانند. در آتش افکنده شدن ابراهیم، اوج روایت و نقطه‌ی دینامیک و پویای گفتمان است که با نظام گفتمانی تنشی قابل توضیح می‌باشد.



قرارداد یا پیمان: سوگند ابراهیم برای شکستن بتها.

توانش: آمادگی لازم برای اجرا و ایجاد شرایط اولیه چون سنجیدن زمان و خالی شدن بتخانه.

پردازش: وارد مرحله‌ی عمل شدن، شکستن بت‌ها و خارج شدن از بتخانه.

شناختی: به اثبات رسیدن عجز و ناتوانی بت بزرگ و لزوم پرستش خدای قادر یگانه.

کارکردی: به آتش افکندن ابراهیم و نهایتاً احراز مقام امامت توسط ابراهیم (ع) و هدایت خلق به امر حق.

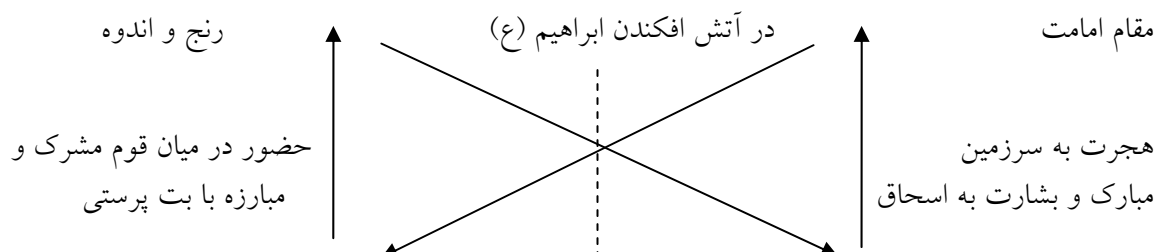
نظام گفتمانی تنشی و کارکرد مربع تنشی معنا در این گفتمان

در نظام گفتمانی تنشی، کنش نه تابع برنامه و قراردادی از پیش مشخص است و نه تابع گفت و گوی تعاملی جهت القا و متقاعدسازی و تنش، چاشنی اصلی کنش و حرکت کنش‌گر است.

در این داستان بعد از تشریح نظام‌های گفتمانی تعاملی شناختی و تجویزی میان ابراهیم و قوم بت پرست به نظام گفتمانی تنشی پی می‌بریم که در رویداد به آتش افکندن حضرت ابراهیم (ع) بروز می‌کند. نکته‌ی مهم در این نظام، ابتدا وجود عاملی تنشی قوی است که همان آتش است و دیگر ایجاد دو قطب متضاد که به صورتی دینامیک در پدیده‌ی گفتمان موجب تغییر معناها می‌شود. این نظام دو قطبی بر اساس نظریات سوسور است که بعدها گرمس آن را به نظام چهار قطبی تغییر داد. در مربع معنا، دو قطب متضاد و دو قطب نفی داریم که عبور از هر کدام مستلزم نفی دیگری است و نشان دهنده‌ی این است که یک گفتمان سیال هرگز در وضعیتی منجمد باقی

نمی‌ماند و همین وضعیت متغیر است که سبب ایجاد نقاط مختلف معنایی می‌شود و این امر خود قادر است مربع معنایی را به مربع تنشی تبدیل کند. در این نظام، حرکت از قطبی به قطبی دیگر بر اساس نفی ایجاد می‌شود. این عامل نفی معمولاً در هسته‌ی مرکزی گفتمان روی می‌دهد. زیرا هر متن روایی دارای هسته‌ی مرکزی است که کنشی را تشکیل می‌دهد و این کنش خود در خدمت تغییر وضعیت کنش‌گران و همچنین معناست.

مربع معنایی این گفتمان را به این صورت می‌توانیم ترسیم کنیم:



چنانکه در مربع معنایی نشان داده شد، پایان خوش امتحان سخت ابراهیم بلافاصله در آیه‌ی بعد ترسیم می‌شود: ما ابراهیم را با لوط برهانی‌دیدیم و آن‌ها را به سرزمین مبارکی که مایه‌ی برکت جهانیان است، فرستادیم و به او اسحاق و فرزندزاده اش یعقوب را عطا کردیم و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند (آیات ۷۱-۷۳).

نتیجه‌گیری:

در این مقاله با تحلیل نشانه معنای گفتمانی در داستان قرآنی حضرت ابراهیم (ع) و توصیف و تشریح انواع نظام‌های گفتمانی چون تجویزی، القایی یا تعاملی شناختی و تنشی به باز نمود پیوستگی و انسجام ساختاری و معنایی در داستان‌های پراکنده‌ی مربوط به این پیامبر اولوالعزم در قرآن کریم پرداخته شد.

همچنین با رسم مربع معنایی تنشی گرمس نشان داده شد که چگونه حضرت ابراهیم (ع) طی فرآیند نشانه معنایی در این نظام گفتمانی به نشانه‌ای متکامل تعالی می‌یابد که مطابق با استنتاج منطقی و گزینش الهی در قرآن است. این نشانه‌ی کمال یافته همان مقام امامت و جایگاه هدایت خلق است و دست‌یابی به این مقام در پی کنش‌ها و آزمون‌هایی عظیم است که در یک نظام پیوسته‌ی گفتمانی قابل طرح و ارزیابی است. چنانکه در آزمون به آتش افکندن ابراهیم (ع) نشان داده شد. هر یک از این اجزاء نه تنها در عملکرد کلی حضرت ابراهیم (ع) نقشی بسزا دارد، بلکه در ساختار داستان‌ها یا در پرداخت هنرمندانه‌ی روایی و نشانه معنای شناختی آنها نیز دارای شباهت‌ها و قرابت‌هایی است که وحدت انداموار آنها را به اثبات می‌رساند.

از سویی دیگر با تحلیل و تبیین نظام‌های گفتمانی چون تعاملی شناختی و تجویزی در برخی از این داستان‌ها، نشان داده شد که این انسجام نه تنها در داستان‌های پراکنده در سوره‌های مختلف وجود دارد، بلکه نشانگر ارتباط معنادار و پیوند شگفت‌انگیز میان آن داستان و اهداف و پیام‌های ارزشمند موجود در سوره‌ی مورد نظر و تأیید کننده‌ی نظر قرآن پژوهان در این زمینه نیز هست. این ویژگی، گفتمان‌های سیال و پویایی را معرفی می‌کند که با وجود ضرب‌آهنگ‌های تند، بیان‌کننده و دلالت‌گر حقایق والا و صریح دینی می‌باشند.

سخن آخر، تأکید بر این امر مهم می‌باشد که تحلیل‌های ادبی و زبان‌شناختی قصه‌های قرآنی و بیان شاخصه‌های ارزشمند هنری و زبانی آنها به عنوان یکی از ابعاد فراگیر و متعالی این متن عظیم مطرح می‌شوند و تحلیل‌هایی از این دست، هرگز به معنای تأویل یا تفسیر قرآن نیست.

فهرست منابع:

قرآن کریم

- اخوت، احمد (۱۳۷۱)، *دستور زبان داستان*، تهران، نشر فردا.
- اسداللهی تجرق، الله شکر (۱۳۸۸)، *معنا شناسی از دیدگاه کاترین کربرات*، اورکیونی، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
- بستانی، محمود (۱۳۸۶)، *پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن*، ترجمه‌ی موسی دانش، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- پراندوجی، نعیمه (۱۳۸۸)، *جلوه‌های هنری داستان حضرت ابراهیم در قرآن*، پژوهش‌های قرآنی، شماره‌های ۵۹، ۶۰.
- پروینی، خلیل (۱۳۷۹)، *تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآنی*، تهران، فرهنگ گستر.
- حری، ابوالفضل (۱۳۸۷)، *رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی*، فصلنامه نقد ادبی دانشگاه تربیت مدرس، ش ۲، صص ۸۳-۱۲۲.
- حری، ابوالفضل (۱۳۸۸)، *سنخ شناسی و وجود تمایز قصص قرآنی*، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۵، صص ۱-۲۸.
- حسینی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۷)، *مبانی هنری قصه‌های قرآن*، تهران، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
- خراسانی، مهدی (۱۳۷۱)، *راهنمای پژوهش در داستان‌های قرآن*، آینه پژوهش، سال سوم، ش ۱۵، صص ۹۸-۱۰۲.
- داودی مقدم، فریده (۱۳۹۲)، *تحلیل نشانه معنا شناسی شعر آرش کمانگیر و عقاب تحول کارکرد تقابلی زبان به فرایند تنشی*، جستارهای زبانی، دوره چهارم، شماره ۱۳، صص ۱۰۵ تا ۱۲۴.
- داودی مقدم، فریده (۱۳۸۴)، *قصه‌ی چهار مرغ خلیل در متون تفسیری و عرفانی*، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، شماره ۴، صص ۸۱-۹۸.
- شعیری، حمید رضا (۱۳۸۵)، *تجزیه و تحلیل نشانه - معنا شناسی گفتمان*، تهران، انتشارات سمت.
- شعیری، حمید رضا و ترانه وفایی (۱۳۸۸)، *راهی به نشانه - معنا شناسی سیال با بررسی مورد ققنوس نیما*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- صادق پور، محمد حسین (۱۳۷۷)، *نگاهی به ویژگی‌های ساختاری داستان‌های قرآن*، مشکوه، شماره‌های ۵۴ و ۵۵، صص ۲۷۱-۲۸۵.
- قطب، سید (۱۴۰۷)، *التصویر الفنی فی القرآن الکریم*، بیروت، دارالشروق.
- گرمس، آلزیرداس ژولین، *نقصان معنا* (۱۳۸۹)، ترجمه و شرح حمید رضا شعیری، تهران، نشر علم.
- میر، مستنصر و حسین عبدالرئوف (۱۳۹۰)، *مطالعه قرآن به منزله‌ی اثری ادبی*، ترجمه‌ی ابوالفضل حری، تهران، نیلوفر.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۰)، *عناصر داستان*، تهران، سخن.
- هاشم زاده، محمد علی (۱۳۷۲)، *استدراک کتاب شناسی قصه‌های قرآن*، آینه پژوهش، ش ۲۰، صص ۹۴-۱۰۸.
- Abu-zayd, Nasr (۲۰۰۳), *The Dilemma of the Literary Approach to the Qur'an*. Alif: Journal of Comparative Poetics, No. ۲۳, Literature and the Sacred. pp. ۸-۴۷.
- Benveniste E., (۱۹۷۰), "L'Appareil formel de le'nonciation", in Language, Paris, Larousse.
- Courtes, J. (۲۰۰۳), *semiotique du langage*. Paris: Hachette.